خواستگاری نادرشاه از دختر پطر کبیر

دکتر عزت‌الله-همایونفر

جان بابا در جوانی زن بگیر
گر نمی خواهی برای من بگیر

«شادروان نسیم شمال»

طبع بشر شیفته شنیدن و گفتن قصه و روایت و شایعه است. در درازای تاریخ ملت ها، نویسندگان و شاعران و مورخان و بالاخص طبقه عامه که ما از آنها به مردم کوچه و بازار یاد می کنیم در کار خلق و حفظ و اشاعه قصه همواره شوق داشته و از این کار لذت برده اند. تا آنجا که مسئله قصه گوئی و تألیف قصه ها خواه به نظم و خواه به نثر شاخه ای بزرگ از فرهنگ شان گردید.

قصه ها و انسان ها و روایت ها از لحاظ واقعیت چون درختی لاغر (نوکاشته) بوده که طبع قصه و قصه ساز جامعه بر آن درخت شاخه های کوتاه و بلندی پیوند زده، شاخه هائی که در بسیاری موارد عمری به درازای تاریخ پیدا کرده و از باد و باران گزند نیافته اند.

اما استادان بزرگی چون فردوسی یا اسدی یا نظامی گنجوی کارشان افزودن شاخه و برگ بر واقعیت و خمیرمایه قصه های تاریخی نبوده بلکه بذر داستان های تاریخی را در گشتزار طبع شان کاشته و آن را آبیاری کرده اند تا در نتیجه شاهکاری بسازند که از هر زبان که بشنوی نامکرر است.

عامه مردم که چنانکه گفتم مردم کوچه و بازار باشند به خلق و گاه جعل قصه ها و روایات و حکایاتی دست زده اند که پاره ای از آنها حتی به صورت تألیفی مدوّن به شعر و نثر در آمده. مانند داستان (حسین کرد شبستری)- داستان امیرارسلان رومی- داستان چهل طوطی و... داستان مهمتر نسیم عیار یا داستان بهرام و گلندام که نه از لحاظ تألیف ارزش داشته و نه ریشه ای در واقعیت دارد، بیشترین قصه ها و روایت های رایج میان مردم درباره شخصیت های مشهوری بوده است که به نوعی خوب یا بد جای پائی از خود در حافظه تاریخ باقی گذارده اند. پاره ای از این قصه ها نوعی بالا بردن شخصیت های مشهور و گاهی ذلیل نمودن نام آنها بوده از جمله شخصیت های مشهور تاریخی مثلاً نوشیروان یا ابومسلم خراسانی یا شاه عباس و نادر شاه و در قرن های اخیر شاهان و مشاهیر دوران قاجار و پهلوی.

مثلاً درباره نادر قصه هائی ساخته شده که پاره ای از آنها حتی به تألیفات تاریخی عصر خود نادر هم راه یافته مثل تاریخ «دُره نادری» تألیف میرزا مهدی خان منشی الممالک (منشی مخصوص نادر) یا کتاب (عالم آرای نادری) تألیف محمدعلی خان رومی.

میرزا مهدی خان در کتاب اش می نویسد که: نادر در تمام جنگ ها تمام ساعات بیداری اش را روی زین اسب می گذرانده. ماهها چکمه اش را از پای درنمی آورده تا آنجا که علف درون چکمه اش سبز می شود و سر از چکمه بیرون می آورد و یا این که می نویسد نادر در جنگها «تبرزین» اش را به دست راست و شمشیرش را به دست چپ می داد و سوار بر اسب جلوی لشگریان حرکت می کرد. این بیهوده گوئی و قصه سازی میرزا مهدی خان آدمی را به فکر می اندازد که اگر نادر یک دست اش گرفتار تبرزین و دست دیگرش به دسته شمشیر بوده پس دهنه اسب را چگونه در دست نگاه می داشته و اسب را در صحنه غوغای جنگ چگونه برای دویدن هدایت می کرد؟ درست مثل قصه های بی معنی که آخوندها بالای منبر و درباره حضرت عباس می گویند. به این شرح که اهل بیت در کربلا و در جنگ با شمر تشنه شدند حضرت عباس به کنار فرات رفت و خیکی (مشکی) پر از آب کرده به طرف خیمه اهل بیت به راه افتاد شمر از دور تیری به دست چپ حضرت که خیک را نگهداشته بود زد دست حضرت قطع شد. حضرت فوراً خیک را به دست چپ داد (چه جوری) بعد شمر تیری به دست راست حضرت زد آن دست هم بریده شد حضرت فوری خیک را به دندان گرفتند (چه جور) و به خیمه اهل بیت رسیدند از آن به بعد حضرت عباس به لقب (حضرت عباس بی دست) مشهور شدند و به همین لقب بود که بازاری ها برای تقلب و گرانفروشی اجناس شان به دو دست بریده حضرت عباس قسم می خوردند بی آن که دم خروس را که از زیر بغل قسم شان پیدا بود ببینند و با پول این تقلب ها به حج می رفتند و صدای آزاد انديشانی چون سعدی را بلند می کردند که می فرمود:

از من بگوی حاجی مردم گزای را- کو پوستین خلق به آزار می درد
حاجی تو نیستی، شتر است از برای آنک- بیچاره خار می خورد و بار می برد

قصه دیگری به نام (حکم نادری) ساخته شده که نشانه ای از قدرت و هیبت نادر باشد به این قرار که در زمان اشرف افغان روس ها و ولایات شمالی ایران را تصرف کردند. نادر برای اخراج آنان نمایندگان شان را احضار کرد تا درباره تخلیه آن ولایات با آنها صحبت کند. در آن زمان نادر در کنار دریاچه بختگان فارس اردو زده بود نمایندگان به حضورش رسیدند مذاکره آغاز شد اما صدای صدها و صدها قورباغه که در دریاچه شنا می کردند مزاحم گفتگوها می شدند نادر برای این که قدرت خود را به رخ نمایندگان روسیه بکشد به یکی از افسرانش امر کرد که صدای قورباغه ها را خاموش کند آن افسر و چند تن از مأموران هر کاری کردند از عهده خاموش کردن آواز قورباغه ها برنیامدند آشپز نادر تعدادی از روده گوسفندهای کشته شده را باد کرد تا به صورت مار در آمدند پس آنها را به استخر پرتاب کرد و چون قورباغه از مار می ترسد همه قورباغه ها از ترس جان شان زیر آب رفتند. سکوت فضا را فراگرفت و (حکم نادری) را حتی قورباغه ها هم اطاعت(!!!) کردند. آنگاه نادر رو به نمایندگان روس کرده گفت اگر ظرف سه ماه ولایات مزبور را خالی نکنید به (قرلباشان-سربازان ام) دستور می دهم قشون شمارا (بریزد) در دریای خزر و نمایندگان وقتی دیدند که نادر آنچنان مردی است که حتی قورباغه ها هم حکم اش را اجرا(!) می کنند به روسیه برگشته و به پطر کبیر خبر دادند و پطر کبیر در ظرف همان سه ماه تمام ایالات شمالی را تخلیه کرد (که البته می دانیم که پطر براساس تدبیر و مصلحت و از طرفی به علت گرفتاری هائی که با اروپا داشت آن مناطق را تخلیه کرد.)

مسئله پیام نادر هر چند پر از اغراق است اما این حقیقت را می رساند که صدای قدرت نادر در تصمیم گیری پطر کبیر برای تخلیه آن ولایات سهمی بسیار مهم و اساسی داشته و به اصطلاح چون سخن، سخن می آورد این بحرخزر که نادر بر آن و ولایات جنوبی و غربی و شرقی اش حکومت می کرد همان بحرخزری بود که حاجی میرزا آغاسی حقوق آن را دو دستی و براساس ضعف حکومت به روس ها واگذاشت و گفت که ما دوستی شیرین با روس ها را با آب شور بحرخزر عوض نمی کنیم.

چون نام پطر کبیر پیش آمد بسیار بجاست که درباره خواستگاری از دختر پطر کبیر و اساساً در مورد توجه نادر به زن و تعداد زنان اش در سفر و در حضر سخن بیاوریم و در این باب او را با چند تن از شاهان (زنباره) چون شاه طهماسب اول و دوم یا شاه سلطانحسین صفوی یا فتحعلیشاه و ناصرالدینشاه مقایسه کنیم.

شاه سلطان حسین بازنده تخت و تاج صفوی تنها هنرش بچه پس انداختن و دعا خواندن بوده و هوس رانی با زنان، به قول مؤلف کتاب رستم التواریخ او چهل شاهزاده صاحب ریش (بالغ) و یکصد و شانزده شاهزاده به سن چهارده و پانزده سال و تعداد چهارصد زن داشته. کار بزرگ آن (پادشاه جمشیدنشان!) هم همخوابگی دائم با آن زنان بود!

فتحعلیشاه قاجار هم بنا به نوشته سپهر مؤلف ناسخ التواریخ دارای یکصد و پنجاه و هشت زن بوده که سپهر نام یک یک آنان را در کتاب اش آورده از این زنان در زمان حیات اش دو هزار فرزند و فرزندزاده بوجود آمد (این عده محصول ۴۷ سال زنبارگی خاقان بوده اند) که گروهی از آنان مردند و هنگام مرگ هفتصد و هشتاد و شش فرزند و فرزندزاده هایش زنده بودند.

ناصرالدینشاه نیز حدود دویست زن در حرم سرای خود داشته.

اما نادرسی و سه زن داشته که در مقام مقایسه نمی توان او را (زنباره) گفت در تمامی سفرهایش فقط دو زن (یک جفت زن)- لابد مثل یک جفت کفش همراه می برده و به افسران خود نیز حکم می کرد که آنها هم بیش از یک جفت زن با خود در سفرها همراه نبرند.

نادر در کار زن دادن به پسرهایش هم (پدرسالاری) میکرده، چنانکه رسم آن زمان بوده. مثلاً در سفر حمله به ماوراءالنهر (فرارود) چون ابوالفضل خان حاکم آنجا از در اطاعت در آمد نادر او را در مقام خود که نیمه پادشاهی بود باقی گذارد و از راه مصلحت یکی از دختران ابوالفضل خان را به عقد برادرزاده اش علیقلی میرزا درآورد و دختر دیگر ابوالفضل خان را برای پسرش رضاقلی میرزا انتخاب کرد اما پسر حاضر به ازدواج با آن دختر نشد حتی نادر به مقاومت اصرار کرد و باز پسر رضایت نداد. پس نادر آن دختر را به عقد خود درآورد. سیداشرف الدین نسیم شمال بزرگ شاعر مردم کوچه و بازار که در آن زمان زندگی می کرد از زبان نادر به رضاقلی میرزا می گفت:

جان بابا در جوانی زن بگیر- گر نمی خواهی برای من بگیر

داستان خواستگاری نادر از دوشیزه الیزابت دختر پطر کبیر هم از قصه هائی است که نیم کمتر آن واقعیت داشته و نیم بیشتر آن آلوده به هنر قصه سازی است. به این قرار که نادر بعد از فتح هندوستان و به کول کشیدن «کوله باری» از جواهر و اشیاء گرانبها و به خصوص سیم و زر «فرستاده ای- سفیری» به روسیه فرستاد تا خبر فتح کشور پهناور و پر نعمت هند را به دربار پطر برساند و تقاضای خواستگاری از الیزابت دختر پطر برای خودش بکند. سفیر نادر با دبدبه وشکوه بی نظیر از راه قفقاز عازم روسیه شد. تعداد یک هزار سرباز- بیست هزار توپ- چهارده زنجیر فیل- همراه سفیر کرد (از داستان ارسال انگشتری در بازار قصه سازان خبری نداریم.) دولت روسیه چند فوج سرباز به فرماندهی یک سرتیپ به استقبال سفیر فرستادند. نام سفیر در اسناد تاریخی (ژنرال ایرانین) آمده. این سرتیپ به سفیر نادر گفت که چون بین مرز ایران و شهر «حاجی ترخان- طرخان» بیابان خشکی است و تأمین آذوقه برای سربازها و علوفه برای اسب ها مقدور نیست لذا بهتر است از تعداد سربازان کم کنید، سفیر برای نادر پیام فرستاد که نادر پذیرفت. پس سفیر به مسکو رسید با تشریفات مفصل و مجلل مورد استقبال قرار گرفت. سفیر ایران در مراسمی رسمی اعلام کرد که پادشاه ایران می خواهد دوست ارجمندی چون شهریار روس را با ارمغان های گرانبهای سفر هندوستان شریک کند. اما به او گفته شده که این چنین ازدواجی با سنت ها و قوانین و قواعد دربار روسیه جور درنمی آمده. از بقیه داستان خبر دقیق و قابل اعتماد در دسترس نیست. از این قصه های تاریخی زیاد سراغ داریم که گوش دادنشان شبی دراز می خواهد و قلندری بیدار.

دویست مورد تجاوز به دختران توسط محارم ثبت شده است و تازه همه میدانند که دختران و مادرانشان معمولا از ترس آبرو و یا از ترس دست های بزن شوهر متجاوز ترجیح میدهند راز را نگهدارند. گاهی دختران کمی که بزرگ شدند خودکشی میکنند.

این ماجرائی است که هیچ قانون و دادگاهی هم نتوانسته آن را پاک کند. هر وقت کودکی می میرد بدون بیماری یا تصادف، با بدنی زخمی و کبودی هائی که دستان بی رحمی با سیخ یا چوب و یا کمربند به یادگار گذاشته اند، هرگاه کودکی بیهوش روی تخت بیمارستانی جان می دهد و پرستارش حتی رنگ چشمانش را نمی بیند، یادمان می افتد هنوز هستند کودکانی که خاموش قربانی می شوند، بدون آنکه بدانند جرمشان چیست.

اما کودک آزاری فقط کتک زدن نیست. هر عملی که باعث آزار روحی و جسمی شود، مثل حبس کردن، محروم کردن از غذا، ممانعت از تحصیل، آزار جنسی و حتی تحقیر و سرزنش های روزمره، کودک آزاری است و در ذهن کودک به یادگار می ماند. خیلی از کودک آزاران امروز، خود بچه های رنجور دیروز هستند که بی رحمانه فرزندرا در رنجشان شریک می کنند.

بیمار بودن، معلول بودن، ناخواسته یا جنس نامطلوب پدر و مادر بودن، دختر بودن در حالی که خانواده پسر میخواسته است همه اینها لابد گناهان بزرگی است که علت می شوند برای آزار کودک از سوی پدر و مادری که فرزندش را نه فرشته کوچک زندگی، بلکه علت همه بدی ها و کمبودهای زندگی شان می دانند. به همین دلیل است که بیکاری، اعتیاد، مشکلات خانوادگی، حتی ناراحتی های روحی والدین می شود علت آزار روحی و جسمی بی پایان بچه ها. تصادفی نیست که وقتی خانواده مرفه تر باشد، معمولاً کودک آزاری ها هم کمتر می شود و تنبیه ها ملایم تر.

طبق آمار، کودک آزاری های زیر پنج سال، بیشتر جسمی است و سالهای بالاتر از آن بیشتر جنسی می شود. آزاری که سایه شومش برای همیشه با کودک خواهد بود و او را در بزرگسالی با مشکلات روحی و رفتاری روبرو می کند.

فراز و فرود تمدن‌های باستانی در بین النهرین ۱۳

منصور پویان

زیگوراتها محل نیایش مردم و معبد اقامت خدای شهر بودند. زیگورات عمارتی بود برآمده از سکوهای چندی که یکی پس از دیگری بر روی یکدیگر ساخته شده بودند. چنین ساختمانی همانند هِرَمی به نظر می رسید که به صورت طبقه بر طبقه به سوی رأس هِرَم بالا می رود.

در طبقه انتهائی هِرم، معبدی کوچک قرار داشت که توسط پلکانی ممتد به سطح زمین وصل می شد. این هِرم چند طبقه ای همچو کوهی ساخته شده از خشت و گل می نمود که خداوندگاری در منتهی الیه آن مسکن گزیده باشد.

بسیاری از اساطیر دینی مذاهب ابراهیمی ریشه در اعتقادات سومریان پیشا تاریخ دارد. مثلاً داستان حضرت نوح و سیلی که منجر به بالا آمدن سطح آب دریاها و فرو رفتن سرزمین ها به زیر آب شد، قصه ای است که در جنوب بین النهرین شکل گرفت. یکی از شاهان اولیه سومر، بنام لیست در حدود ۲۷۰۰ ق.م مدعی شد که ودیعه پادشاهی پس از واقعه سیل مهیب به زمینیان ارزانی گردید.

زیگوراتها از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد تا قرن ششم پیش از میلاد ساخته شدند. از آنجا که روحانیون به امور معابد رسیدگی می کردند و ملازمان درگاه باریتعالی محسوب می شدند، قدرت و اعتبار بسیاری را برمی تابانیدند. همانطور که زیگورات محل پیوند آسمان با زمین محسوب می شد، روحانیون نیز نقش میانجی را در روابط آدمیان و خدایان برعهده داشتند.

هر زیگورات به خدایگانی (مرد و یا زن) تعلق داشت که شهر را زیر فرمان خود داشت. مثلاً، خدای ماه، بنام نانا، در شهر اور زندگی می کرد. در حالی که خدای خرد و ابهای تازه، بنام اینکی، در شهر دیگری (ERIDU) زندگی می نمود. هر خداوندگار زن و یا مرد، وظیفه و هدف خاصی را به عهده داشت. برخی خدایان شبیه هیولاها و برخی با کله های انسانی ولی با بدنهای حیوانی ساخته می شدند.

طی ادوار، ساخت زیگورات های جدید و یا تجدید بنای آنها گسترش یافت؛ تا آنجا که بیشترین شهرهای بین النهرین از بابل گرفته تا آشور، اکثراً دارای زیگورات های مخصوص خود شدند. یکی از معروفترین زیگوراتها در منطقه بابل ساخته شد که به مردوک؛ خدای شهر، اختصاص داشت. ایجاد زیگوراتها در بین النهرین تا برآمد قدرت هخامنشیان، که منجر به شکل گیری اسالیب جدیدی در ساخت ابنیه مذهبی شد، ادامه یافت. از آن پس، به تدریج، شیرازه زیگوراتها ازهم گسست و به ویرانه تبدیل شدند.

تحلیلگران متون مقدس و نیز باستان شناسان بر آنند که برج بابل، که ذکر آن در انجیل رفته است، همانا زیگورات شهر بابل است که به مردوک خدای حافظ آن شهر تعلق داشت. به عبارت دیگر، برج بابل همان زیگورات معظم شهر بابل می باشد که در ذهنیت عامه از دور به مثابه برج به نظر می رسید.

بر مبنای قصه ای به یادگار مانده از آن ایام، بابلیان به منظور تقرب به بهشت آسمانی، بر آن شدند که برجی بالا بلند تا عمق آسمان ها بسازند. خدا از این تصمیم و اقدام آدمیان برآشفت. خدا عصبانی از آن روی شد که آدمیان دست یازیدن به بهشت آسمانی را چنین آسان انگاشته بودند.

به منظور اختلال در امور ساخت چنان برجی، خدا چنین مقرر کرد که دست اندرکاران ساخت برج به زبان های مختلف سخن بگویند.

از این طریق بود که کار ساختمان برج دچار وقفه گردید. چرا که سازندگان نمی توانستند زبان یکدیگر را بفهمند و در امر پیشبرد برج تشریک مساعی نمایند.

باری، سرجمع ۳۲ زیگورات تا به حال در بین النهرین و در سرزمین های اطراف آن کشف شده است. از این تعداد، چهار زیگورات در ایران و مابقی در عراق واقع اند.

شاهان اعتقاد داشتند که از جانب خدایان انتخاب شده اند. آنها به نمایندگی از خدایان، دولتمداری می کردند. به وکالت از جانب خدا، آنها خود را موظف می دیدند که موجبات رفاه و آسودگی مردمان خویش را فراهم آورند. علاوه بر عنوان پادشاه، گاه آنها از عنوان شبان نیز استفاده می کردند. این بدان معنا بود که آنها مواظبت از مردمان را همانند مراقبت چوپان از گله، امری الزامی برای خویش برمی شمردند.

شاهان مدعی بودند که اوامر خدایان را گوش به فرمانند. اگر پادشاهی قصد ساخت معبد جدیدی را داشت و یا این که قصد حمله به دشمن و یا گسترش متصرفات را در سر می پرورانید، بنابر سنت؛ بهترین روش، پرسش و کسب تکلیف از خدایان بود. به عنوان نمونه، پادشاه آشور بنام ESARHADDON نامه هائی به خدای خورشید بنام شاماش نوشت.

در این راستا، او سئوالی بر روی لوحه گلی می نوشت و درخواست پاسخ صریح می کرد. آن لوحه در برابر مجسمه خدا نهاده می شد. سپس حیوانی قربانی می گردید و ریه آن بیرون آورده شده مورد بررسی پیشگویان قرار می گرفت. مفسران و پیشگویان با بررسی و با نگاه به آن ریه می توانستند پاسخ خدا را دریابند.

در امر پیشگوئی، ریه گوسفندان معمولاً مورد استفاده قرار می گرفت. ریه و یا شش به قسمت های مختلف بخش بندی شده، هر بخش نام مخصوص خود را داشت. پیشگو با بررسی این قسمت ها، به تعبیر و پیشگوئی حوادث مبادرت می ورزید. مثلا، آن قسمت از ریه که نماد دروازه قصر می بود؛ اگر باز انگاشته می شد؛ تعبیر آن این بود که دشمن حمله خواهد کرد و یا این که خشکسالی فراخواهد رسید. منتهی اگر دروازه قصر بسته دیده می شد؛ تعبیر آن این بود که سالی نیکو در پیش است.

باری، مردمان بین النهرین اعتقاد داشتند که خلق آدمیان بدان سبب بوده است که خدمتگزار خداوندان باشند. این ادراک بعدها به مذاهب ابراهیمی سرایت کرد و کسب رضایت خداوند و اجرای عبادات و فرایض دینی، مهمترین وظیفه بشر در امر حیات تلقی گردید.

در آن روزگاران، مردمان هر شهر، خدای شهر خود را نیایش کرده و قربانی و هدایا تقدیم او می کردند. البته باید خاطر نشان شد که قربانی کردن آدمی رواج نداشته است. بل حیوانات قربانی می شده اند. اهدای نوشیدنی ها، خوراک و ماهی، امری مرسوم بوده است. در معبد شهر، مجسمه ای از خدای حافظ شهر نهاده شده بود تا مراسم نیایش و ستایش، به پای آن روزانه برگزار شود. معبد همانا اقامتگاه خداوندگار هر بوم و اقلیم بود.

شاهان همانطور که گفته شد، امور ساخت، رسیدگی و توسعه معابد را به عهده داشتند. شاهان برای آن که مطمئن شوند که خدایان از عمل خیر آنها در ساخت معابد مطلع هستند؛ در زیر هر گوشه از چهار زاویه معبد، لوحه ای سنگی و یا گلی، که نام خود را بر آن حک کرده بودند، در خاک قرار می دادند. گذاشتن مجسمه شاهان و خانواده سلطنتی آنها در معبد نیز به همین منظور صورت می گرفت.

شاه لاگاش بنام GUDEA در امر معبد سازی شهرت دارد. او ۱۵ معبد در حوزه فرمانروائی خویش؛ یعنی در حیطه دولت- شهر خویش در حوزه سومر، برپا کرد. یکی از این معابد بنابر خوابی که شاه دیده بود ساخته شد. او مردی تنومند را در همراهی دو شیرژیان خواب می بیند. همچنین او زنی را خواب می بیند که لوحه به دست به قصد ثبت وقایع ظاهر می شود. در صحنه ای دیگر، شاه مردی را می بیند که نقشه معبدی در یک دست و زنبیل حمل مصالح ساختمانی و قالب آجرسازی در دست دیگر دارد. مفسران، خواب را چنین تأویل می کنند:

آن مرد تنومند در ملازمت دو شیر همانا خدائی است بنام (NINGIRSU). آن زن لوحه به دست همانا خدابانوی نوشتار است بنام نیسابا. مفسران خواب را چنین تعبیر می کنند که خداوندگاری که به خواب شاه آمده است از شاه می طلبد که معبدی برایش ساخته شود.

باری، معبد ساخته می شود و شاه بر دو استوانه گلی بزرگ، شرح ساخت معبد را برای خدای معبد می انگارد. پیش از نهادن بت؛ یعنی مجسمه خداوندگار، در معبد، به منظور پاکسازی از آلودگی ها، شاه دستور می دهد که دور تا دور معبد آتش برپا شود. در و پیکر معبد را نیز با روغن های خوشبو و شفاگر جلا می دهند. روز بعد، شاه خود را سراپا می شوید و ادعیه و قربانی به معبد ارزانی می دارد. عاقبت، بت را طی مراسمی به درون معبد می برند و در جایگاه مخصوص فراز می نشانند.

در ضمیمه، عکسی از همین شاه لاگاش ملاحظه می فرمائید. در تصویر دوم، عکسی از مجسمه یک شاهزاده خانم ملاحظه می کنید که به خانواده سلطنتی همین شاه تعلق دارد. نام شاهزاده خانم بر روی مجسمه نوشته شده است. اما بر اثر گذر روزگاران، دیگر قابل خواندن نیست. از آنجا که این مجسمه در نزدیکی معبد یافت شده، می تواند در عین حال نمایانگر زنی روحانی نیز باشد. در آن دوران، زنان از خانواده سلطنتی می توانستند عهده دار امور معابد نیز شوند.

(ادامه دارد)